الف

خضر پیغمبر

« الیاس یا ایلیا »

گرد آورده :

مُراد اورنگ

بخط : غلامعلی عطارچیان

هـ


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

الف

خضر پیغمبر

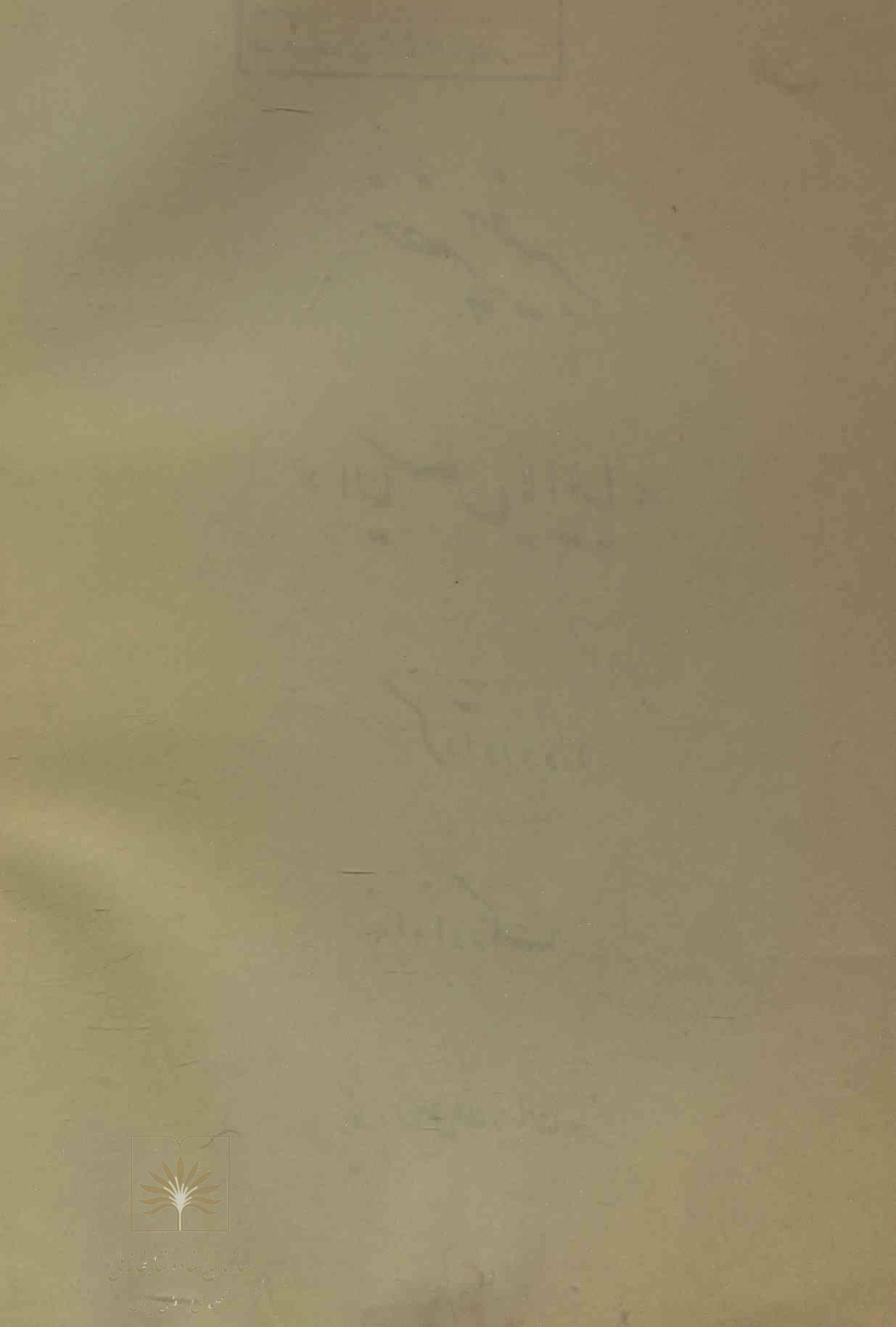
«الیاس یا ایلیا»

گرد آورده :

مُراد اورنگ

بخط : غلامعلی عطّارچیان





بسمه تعالی

با نام و آوازه حضرت خضر علیه السلام همه آشنا هستند، ولی شاید کمتر کسی از نام اصلی و پیشینه تاریخی او آگاهی داشته باشد. داستانش در کتابها مفصل است. خلاصه اش این است که او را زنده جاودانی میدانند و رهبر حضرت موسی علیه السلام میخوانند و مینویسند با اسکندر رومی هم در هنگام مسافرت به ظلمات همراه بوده است. میگویند از طرف خدا مأمور نگهبانی از مسافران دریاها میباشد همچنانکه الیاس پیغمبر مأمور نگهبانی از مسافرین در خشکیهاست. گرچه در کتابها خضر و الیاس را دو شخصیت جاودان زنده یاد کرده اند، ولی در بررسی های خود نشان خواهیم داد که هر دو یکی هستند.

در تورات و انجیل و دیگر نوشته های مربوط به انبیاء بنی اسرائیل بنام خضر بر نمی خوریم، بلکه آن لقبی از زبان رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه درباره الیاس پیغمبر می یابیم که گونه ایست از ایلیا در نوشته های بنی اسرائیل. رویهمرفته در نوشته های معتبر دینی نام خضر را با داستانهای پرشاخ و برگی که درباره اش نوشته اند نمی بینیم. در زیرنویس صفحه ۱۲ جلد هفدهم کتاب معتبر کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال نیز که جامع احادیث نبوی میباشد، به این موضوع اشاره میکند و میگوید همه آنچه که در شان خضر و حیات او نوشته اند بی اساس و نادرست است.

با مقالات مختلفی که در این باره نوشته اند کار نداریم، زیرا اصل مقصود این است که

نام و نشانی درست و پیشینهٔ کهن پیغمبر مورد بحث را روشن سازیم. بنابراین مطلب را کوتاه می کنیم و مقدمه را پایان میدهیم و به اصل موضوع می پردازیم - بمنه وکرمه

مُراد اورنگ

تهران - ربیع الثانی ۱٤۰۰ هجری قمری

الیاس

چون خضر پیغمبر همان الیاس در قرآن است، از این رو باید بذکر آیاتی که درباره او میباشد بپردازیم و از گفته های مفسرین نتیجه گیری کنیم.

در دو جا از قرآن مجید به این نام برمیخوریم. یکی در سوره ۶، آیه ۸۵. دیگری سوره سی و هفتم آیه ۱۲۳.

اینک آیه هشتاد و پنجم از سوره ۶ که سوره انعام باشد:

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ.

یعنی ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از نیکو کاران بودند.

در پشت سر آن که آیه ۸۶ باشد از چند تن دیگر نیز یاد میکند که الیسع هم از آنان است. چون الیسع با الیاس و داستان او همبستگی کامل دارد، از این رو آن آیه را هم در اینجا می آوریم و بترجمه و توضیح میپردازیم: وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را، و همگی را برتری دادیم برجهانیان.

از این دو آیه بجز ترجمه ساده مطلب مهم دیگری بدست نمی آید. فقط در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار نشان میدهد که الیسع شاگرد الیاس بوده، چنانکه

بعداً خواهیم گفت، الیسع شاگرد الیاس یا ایلیا بوده و بنابراین، نوشته کشف الاسرار و عدة الابرار با پیشینه تاریخی تطبیق میکند. چون در سوره کهف از آیه ۶۰ بعد گفت وگو از دیدار حضرت موسیٰ با عارفی بینادل است و در تفسیرها او را خضر دانسته اند. از اینجهت باید برخی از نکات یاد شده در تفسیرها را که روشنگر را مورد بحث میباشد، از روی ژرف بینی بررسی کنیم و از آنها نتیجه بگیریم.

از تفسیرها آشکار ابر میآید که اسم اصلی خضر ایلیا میباشد و خضر لقب اوست. خضر بمعنی سبز است. چون هر جا می نشسته آنجا سبز میشده، از اینرو به این لقب خوانده شده. اینک گواهی ها از تفسیرها:

در ترجمه تفسیر طبری بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی می نویسد از بهر آن مر او را خضر خواندند که هر جا بر نشستی آن موضع سبز گشتی.

در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار میگوید برخی بر آنند که اسم خضر: بلیا بن ملکان بن تقیطن میباشد و خضر لقب اوست. برای این بدین نام خوانده شده که در جای بلند و روشنی نشسته و آنجا سبز شده است.

در تفسیر ابوالفتوح رازی مینویسد نام او ایلیا بن ملکان و خضر لقبش بود. برای آنش خضر خواندند که ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او را برای آن

خضر خواندند که او بر پوستین سفید نشست در زیر او سبز شد.

حدیث پیغمبر رحمت در صفحه ۱۲ جلد هفدهم کنز العمال بدین ترتیب است : عَنْ اَبی هریرة انّ النّبی صلّی الله علیه وَسلّم قالَ : انّما سُمِّیَ الخضر خضِراً لانّه جلَس علی فَروة بیضاء فاذا هی تهتزّ تحته خضرا : یعنی از ابو هریره روایت است که رسول صلّی الله علیه و آله فرموده برای این خضر بدین نام خوانده شد که او در روی پوستین سفید نشسته بود، ناگهان پوستین در زیر او جنبید و سبز گشت.

فرموده پیغمبر اکرم صلوات الله علیه که قدیمترین سند است موضوع را روشن ساخت و آشکار انشان داد که خضر لقب پیغمبر مورد نظر است. میتوان قبول کرد که این لقب برای نخستین بار از زبان پیامبر اسلام است، زیرا پیش از آن در هیچ کتابی اثری از نام خضر دیده نمی شود.

در صفحه ۱۰۲، از کتاب قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری مشهور به سور آبادی فراهم آورده دکتر یحیی مهدوی گفت وگو از خضر بدین گونه است. در آنجا داستانی از علی علیه السّلام است بدین مضمون :

علی رضی الله عنه آنشب بخواب دیده بود که مرد سبز جامه ای او را گفتی فردا که فرا حرب شوی همی گو «یا هو، یا مَن هُوَ هو، یا مَن لا هُوَ الّا هو» تا عجایب بینی. علی

آن روز در حرب آن میگفت تا هفتاد تن را بو کنند . رسول او را گفت این چه سخن است که می گوئی ؟ گفت یا رسول الله دوش آموختم از مرد سبز جامه نورانی . رسول گفت آن خضر بود علیه السلام . دریغا اگر تمام بگفتی آن مهین نام خدا است عزّ و جلّ .

با آنچه گفتیم و نوشتیم ، به این نتیجه رسیدیم که اسم اصلی خضر ایلیا یا الیاس بوده و خضر لقب اوست . در تفسیر زین العابدین رهنما (تفسیر سورهٔ کهف) مینویسد بعضی از خاورشناسان خضر را همان الیاس گرفته اند . در کتاب برجستگان جهان تألیف آیة الله محمد مردوخ هم الیاس را ایلیا میدانند که از انبیاء بنی اسرائیل بوده و بر ضد بت پرستی اقدام کرده است . چون در آیهٔ ۱۲۳ ، از سورهٔ صافات هم به نام الیاس برمیخوریم و مفسرین عظیم الشأن در آنجا از پیشینه و سرگذشت او بیشتر گفتگو کرده اند و زمینه را برای بهتر شناسی او آماده ساخته اند ، از اینرو بدان آیه و ترجمه و توضیح آن میپردازیم . اینک آیه : وَاِنَّ اِلیاسَ لَمِنَ المُرسَلین . یعنی بدرستی که الیاس هر آینه از فرستادگان است .

سرگذشت الیاس بتفصیل در تفسیرها نوشته شده . خوشبختانه این سرگذشتها که با شرح احوال ایلیا نبی سازگار میباشد ما را بخوبی بسوی مقصد راهنمائی میکند و آشکار میسازد که الیاس همان ایلیا در نوشته های یهود است که از لحاظ نام نیک جاودانی شهرت

یافته و درخور بحث و تحقیق و نمودار پیر راه شده است. از میان این نوشته‌ها آنچه را که در صفحهٔ ۳۵۹ و ۳۶۰ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری یاد شده در اینجا میآوریم و همان را برای تطبیق با سرگذشت ایلیا نبی در نوشته‌های بنی اسرائیل راهنمای پژوهش خود قرار میدهیم. اینک گفته‌های کتاب قصص قرآن مجید دربارهٔ الیاس علیه السلام:

„ وی اهل بعلبک را با حق و توحید خواند، اِبا کردند. و ایشان را ملکی بود نام وی اُحب ظلوم و غشوم (ستمگر)، ، ویرا زنی بود نامش ازبیل، فاجره، آنکه یحیی را او کُشت. اُحب و ازبیل قصد کشتن الیاس کردند. وی بگریخت در کوه در غاری شد پنهان. اُحب را پسری بود بیمار، کس به الیاس فرستاد که باز آ و پسرم را دعا کن، گر شفا یابد من ترا بنوازم، الیاس جواب باز فرستاد که بخدای ایمان آر وگرنه ترا عذاب کند. وی خشم گرفت پنجاه مُبارز را به آوردن وی فرستاد، وی را آواز دادند که فرود آی مترس. گفت ای بار خدای من، گر می دروغ گویند شر ایشان از من کفایت کن. آتشی در ایشان افتاد همه را بسوخت. احب پنجاه مبارز دیگر قویتر بفرستاد، همه بسوختند. ازبیل را کاتبی بود مُومن، در سر دوستی داشت با الیاس. او را به الیاس فرستاد تا او را بفریود و بیاورد. چون به وی رسید گفت: ای دوست من بدان که این ملک قصد کُشتن تو دارد، اکنون که ترا باز یافتم فرمان تراست بر من، گر خواهی با تو بباشم و گر خواهی باز گردم.

وی را باز گردانید و خود در شب باز آمد و در شهر متواری شد در خانهٔ زنی شش ماه بود. آن زن را پسری بود یسع نام بود. وی به الیاس ایمان آورد. چون الیاس از ایمان قوم نومید شد و قصد ایشان بهلاکت وی بدانست، بر ایشان دعا کرد بقحط هفت ساله. خدای تبارک و تعالی گفت: من بر بندگان از آن رحیم ترم که چندین عذاب کنم ایشانرا هر چند کافرانند. [الیاس] کم میکرد تا بدو سال آمد. خدای تعالی او را بعذاب دو سال اجابت کرد. الیاس گفت یارب میغ را در فرمان من کن تا نگذارم که ببارد و روزی من چنانکه خواهی سبب کن و خود در کوه شد. خدای تبارک و تعالی مرغی را بفرستاد، بگماشت تا هر چه الیاس را بایست به وی می آورد تا دو سال. قوم او بیشتر از گرسنگی بمردند، بدانستند که آن از دعای الیاس است. زاریها کردند به وی تا وی ایشان را دعا کرد بنعمت. ایشان فرج یافتند. خدای تعالی او را گفت حاجت خویش بخواه. وی تأخیر مرگ خواست. مرکبی از هوا فرود آمد مانند اسب آتشین. الیاس بر وی نشست و در هوا شد».

سخنان یاد شده از کتاب قصص قرآن مجید، دورنمائی است از سرگذشت ایلیای نبی که شرح کامل آن در نوشته های یهود آمده است. چون در روزگاران خیلی کهن تورات و ضمائم آن به فارسی ترجمه نشده بوده، از این رو برای محققین، بدست آوردن اطلاعات

کامل مقدور نبوده و چیزهائی از برخی از دانایان یهود شنیده و نوشته اند که برکنار از اشتباه نیست. ولی حالا که ترجمهٔ تورات و ملحقات آن در دست است، می توانیم اصل داستان را بدانگونه که بوده از آنجا نقل کنیم و از بررسی خود دربارهٔ خضر یا الیاس که همان ایلیای بنی اسرائیل باشد نتیجهٔ کامل بگیریم و پژوهندگان را از سرگردانی در بیاوریم و به پایگاه شناسائی برسانیم. در جای خود از این رساله این کار را می کنیم و اصل داستان را از نوشته های یهود بیاوریم.

اَلْیَسَع

در دو جا از قرآن مجید به نام اَلْیَسَع برمیخوریم. یکی در آیهٔ ۸۶، از سورهٔ انعام که در بخش نام الیاس نوشتیم. دیگری در آیهٔ ۴۸، از سورهٔ ۳۸ که سورهٔ ص باشد.

چون اَلْیَسَع جانشین الیاس بوده و داستان هردو باهم است، از این رو باید آیهٔ ۴۸ سورهٔ ص را نیز بنویسیم. اینک آیه: وَاذکر اسمٰعیل وَالیَسع وذاالکفل وکُلٌّ من الأخیار - یعنی ای محمد یادکن اسماعیل و اَلْیَسَع و ذوالکفل را که همه از گزیدگان بودند. در کشف الاسرار و عدة الأبرار می نویسد الیَسَع خلیفه الیاس بوده. در تفسیرهای دیگر مطلب قابل توجهی دربارهٔ او دیده نمی شود.

چون از آیات قرآن و تفسیرها و توضیحات مربوط به آنها دربارهٔ الیاس آگهی هائی

بنده بدست آوردیم، اینک میپردازیم به ذکر نوشته هائی از بزرگان یهود درباره ایلیای نبی و مقام و منزلت و سرگذشت او. اما پیش از شرح داستان او، باید شرح احوال پادشاه همزمانش را که بنام آحاب یا اَخاب است و در کتاب مشهور به «قاموس کتاب مقدس»، یاد شده در اینجا بیاوریم و در دنبال آن به ذکر سرگذشت ایلیا بپردازیم.

آحاب

هفتمین پادشاه بنی اسرائیل بود که در سال ۸۷۴ پیش از مسیح بجای پدرش عُمری بر تخت نشست و بیست و دو سال پادشاهی کرد. تاریخ هیچیک از پادشاهان یهود مثل تاریخ آحاب حُزن انگیز نیست. زوجه اش ایزابل دختر اتبَعل پادشاه بُت پرست مغرور و متکبّر و عنود صور بود و از آثار وی پرستش بعل و عشتاروت* در سامره بنا نموده تمثال آن دو صنم را در آنجا نهاد و بُت پرستی و شرارت رواج کلّی یافته پیغمبران خدا مقتول شدند و پرستش خدای حقیقی ممنوع گشت. این پادشاه بیش از پادشاهانی که قبل از او بودند باعث برافروختن غضب خدا شد و در اثنای این بی ایمانی عظیم، خداوند زمین را سه سال بقحطی و خشکی مُبتلا نمود. پس از آن وجود بت پرستی را با آتش آسمانی و قتل ۴۵۰ نفر از پیغمبران بعل و ۴۰۰ نفر پیمبران عشتاروت در آن زمین محو کرد. بعد از شش سال بن هدد شهریار صور

* در اسرائیل داخل شد. بنابراین، خانه برای بعل و عشتاروت

بالشکری خونریز بر اسرائیل حمله نموده در نهایت رسوائی هزیمت یافت و سال بعد نیز هنگامی که آحاب او را اسیر کرد، بیش از پیش رسوا و مغلوب گردید. لکن آحاب وی را بدون رضایت خدا رها ساخت. بدین واسطه غضب خداوند افروخته شد و با وجود آگاهی‌ها و الطاف الهی باز آحاب همواره در جادهٔ عصیان قدم زده متدرجاً راه می‌پیمود. بالاخره بدانها اکتفا ننموده نابوت را (که یکی از مردان اسرائیلی بود) در حوالی قصر خود در یزرعیل به قتل رسانید وظلمها و بت‌پرستی‌ها و افعال نکوهیده و ناهنجار وی بطوری از حد گذشت که ما فوق نداشت. لهذا خداوند الیاس نبی را فرستاد تا عذابهائی را که بر او و اولاد و اعقابش خواهد رسید اعلام نماید. ولی بواسطهٔ فروتنی و خضوع او خداوند در اجرای عذابهای موعود تأخیر فرمود. لکن قدری بعد از آن هنگامی که با یهوشافاط شهریار یهودا به عزم تسخیر راموث جلعاد که ملک سوریان بود میرفت، در جنگهای مقدرهٔ الهی کشته شد و سگان خون او را در نزد حوض سامره لیسیدند.

(نقل از کتاب اول پادشاهان باب ۱۶ و ۲۲)

ایلیای تِشبی

چون از داستان آحاب آگاهی یافتیم، اکنون میپردازیم به شرح سرگذشت ایلیای نبی که از روستای تِشبه بوده و بدینجهت به ایلیای تِشبی معروف شده است. و در اینجا توجه

به این نکتهٔ مهم را ضروری میدانیم که زمان فعالیت دینی ایلیا نبی از سال ۸۷۴ پیش از میلاد مسیح به شمار میآید که آغاز سال فرمانروائی آحاب بوده. چون حضرت موسی علیه السلام در سال ۱۳۹۲ پیش از مسیح به مقام بزرگ پیغمبری رسیده است، بنابراین حساب، آغاز دورهٔ فعالیت ایلیا نبی که در نوشته های اسلامی بنام خضر میباشد، در حدود ۵۱۸ سال بعد از تولد حضرت موسی و ۴۳۸ سال پس از بعثت او خواهد بود و با ثابت شدن این فاصلهٔ زمانی نمیتوان آن دو را همزمان دانست و ایلیای معروف به خضر را معلم و مرشد موسی خواند. از سوی دیگر، راهنمای اسکندر مقدونی شمردنش در مسافرت به ظلمات نیز دور از پذیرش عقل و دانش است، زیرا اسکندر در میانه های نیمهٔ نخست سدهٔ سوم پیش از میلاد مسیح بوده که نزدیک بیش از پانصد سال پس از روی کار آمدن ایلیا میشود. اکنون که این راز ها را دانستیم، برگردیم به شرح داستان از روی نوشته های یهود.

باب هفدهم از کتاب اول پادشاهان

و ایلیای تِشبی که از ساکنان جِلعاد بود به اَخاب گفت: به حیات یَهُوَه خدای اسرائیل که بحضور وی ایستاده ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز بکلام من نخواهد بود. و کلام خداوند بر وی نازل شده گفت: از اینجا برو و بطرف مشرق توجه نما

وخویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است پنهان کن، واز نهر خواهی نوشید
وغرابها را امر فرموده ام که ترا در آنجا بپرورند پس روانه شده موافق کلام خداوند
عمل نموده ورفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است ساکن شد. وغرابها در صُبح
نان وگوشت برای وی ودر شام نان وگوشت میآوردند واز نهر می نوشید. وبعد از
انقضای روزهای چند واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود. وکلام خداوند
بروی نازل شده گفت. برخاسته به صَرَفه که نزد صیدون است برو ودر
آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه زنی در آنجا امر فرموده ام که ترا بپرورد پس برخاسته
به صَرَفه رفت وچون نزد دروازهٔ شهر رسید، اینک بیوه زنی در آنجا هیزم برمیچید،
پس او را صدا زده گفت، تمنّا اینکه جرعهٔ آب در ظرفی برای من بیاوری تا
بنوشم. وچون بجهت آوردن آن میرفت ویرا صدا زده گفت لقمهٔ نان برای من
در دست خود بیاور. او گفت بحیات یَهُوَه خدایت قسم که قُرص نانی ندارم بلکه فقط
یک مُشت آرد در تاپو وقدری روغن در کوزه واینک دو چوبی برمیچینم تا رفته آنرا
برای خود وپسرم بپزم که بخوریم وبمیریم. ایلیا ویرا گفت مترس برو وبطوری که گفتی
بکن، لیکن اول گردهٔ کوچک از آن برای من بپز ونزد من بیاور وبعد از آن برای خود
وپسرت بپز. زیرا که یَهُوَه خدای اسرائیل چنین میگوید که تا روزی که خداوند بر زمین

نباراند تا پوی آرد تمام نخواهد شد و کوزهٔ روغن کم نخواهد گردید بس رفته موافق کلام ایلیا عمل نمود
و آن زن و او و خاندان زن روزهای بسیار خوردند، و تا پوی آرد تمام نشد و کوزهٔ روغن
کم نگردید موافق کلام خداوند که بواسطهٔ ایلیا گفته بود . وبعد از این امور واقع شد که
پسر آن زن که صاحب خانه بود بیمار شد و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.
به ایلیا گفت ای مرد خدا مرا با توچه کار است. آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیاد آوری
و پسر مرا بکشی. او وی را گفت پسرت را بمن بده . پس او را از آغوش وی گرفته به بالاخانهٔ
که در آن ساکن بود برد و او را بر بستر خود خوابانید و نزد خداوند استغاثه نموده گفت:
ای یَهُوَه خدای من آیا به بیوه زنی نیز که من نزد او ماوا گزیده ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی.
آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده نزد خداوند استغاثه نموده گفت : ای یَهُوَه خدای من
مسئلت اینکه جان این پسر به وی برگردد . خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر
به وی برگشت که زنده شد و ایلیا پسر را گرفته او را از بالاخانه بزیر آورد و به مادرش سپرد و
ایلیا گفت ببین که پسرت زنده است . پس آن زن به ایلیا گفت الآن از این دانستم
که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است .

باب هجدهم از کتاب اول پادشاهان

وبعد از روزهای بسیار کلام خداوند در سال سوم به ایلیا نازل شده گفت برو و خود را

به اَخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید. پس ایلیا روانه شد تا خود را به اَخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. اَخاب عوبَدیا را که ناظر خانهٔ او بود احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار میترسید. و هنگامی که ایزابِل[1] انبیای خداوند را هلاک میساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته ایشانرا پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشانرا به نان و آب پرورد. اَخاب به عوبَدیا گفت در زمین نزد تمامی چشمه های آب و همهٔ نهرها برو که شاید علف پیدا کرده اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همهٔ بهایم از ما تلف نشوند. پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند. اَخاب بیک راه تنها رفت و عوبَدیا به راه دیگر تنها رفت. چون عوبدیا در راه بود اینک ایلیا بدو برخورد و او ویرا شناخته به روی خود در افتاده گفت: آیا آقای من ایلیا تو هستی. او را جواب داد که من هستم. برو به آقای خود بگو که اینک ایلیا است. گفت چه گناه کرده ام که بندهٔ خود را بدست اَخاب تسلیم میکنی تا مرا بکشد. بحیات یَهُوَه خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست که آقایم بجهة طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون میگفتند اینجا نیست و به آن مملکت و قوم قسم میداد که ترا نیافته اند. و حال میگوئی برو و به آقای خود بگو که اینک ایلیاست. و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند ترا بجائی که نمی دانم بردارد و وقتی که بروم و به اَخاب خبر دهم و او ترا نیابد مرا خواهد کشت

۱- ایزابِل زن اَخاب بود

وبنده‌ات از طفولیت خود از خدا میترسد . مگر آقایم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل
انبیای خداوند را می‌کشت کردم که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان
کرده ایشانرا به نان و آب پروردم . حال تو میگوئی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست
و مرا خواهد کشت . ایلیا گفت بحیات یَهُوَه صبایوت که بحضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را
امروز بوی ظاهر خواهم نمود . پس عوبَدیا برای مُلاقات اَخاب رفته او را خبر داد و
اخاب بجهت ملاقات ایلیا آمد . و چون اخاب ایلیا را دید ویرا گفت آیا تو هستی که
اسرائیل را مضطرب می سازی . گفت من اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان
پدرت چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بَعلیم را نمودی . پس الآن بفرست و
تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کَرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر و
انبیای اَشیریم را چهارصد نفر که بر سفرهٔ ایزابل میخورند . پس اَخاب نزد جمیع بنی اسرائیل
فرستاده انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده گفت تا بکی در میان
دو فرقه می لنگید ، اگر یَهُوَه خداست او را پیروی نمائید و اگر بَعل است ویرا پیروی نمائید
اما قوم در جواب او هیچ نگفتند . پس ایلیا به قوم گفت من تنها نبی یَهُوَه باقی مانده‌ام و
انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند . پس بما دو گاو بدهند و یک گاو بجهت خود انتخاب کرده
و آنرا قطعه قطعه نموده بر هیزم بگذارند و آتش ننهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته بر هیزم میگذارم

و آتش مینهم . شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدائی که به آتش
جواب دهد او خدا باشد و تمامی قوم در جواب گفتند نیکو گفتی . پس ایلیا به انبیای بعل گفت یک
گاو برای خود انتخاب کرده شما اوّل آنرا حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و بنام خود بخوانید اما آتش
نگذارید . پس گاو را که به ایشان داده شده بود گرفتند و آنرا حاضر ساخته نام بعل را از صبح
تا ظهر خوانده میگفتند ای بعل ما را جواب بده ، لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته
بودند جست و خیز مینمودند . بوقت ظهر ایلیا ایشان را مسخره نموده گفت : باواز بلند بخوانید زیرا
که او خداست ، شاید متفکر است یا بخلوت رفته یا در سفر میباشد یا شاید که در خواب است و
باید او را بیدار کرد و ایشان باواز بلند میخواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزه ها
مجروح میساختند بحدی که خون بر ایشان جاری میشد . بعد از گذشتن ظهر تا وقت
گذرانیدن هدیهٔ عصری ایشان نبوت میکردند ، لیکن نه آوازی بود و نه کسیکه جواب دهد
یا توجه نماید . آنگاه ایلیا بتمامی قوم گفت نزد من بیائید و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح
یَهُوَه را که خراب شده بود تعمیر نمود . و ایلیا موافق شمارهٔ اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند
بر وی نازل شده گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود دوازده سنگ گرفت . و به آن سنگها
مذبحی بنام یَهُوَه بنا کرد و گرداگرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمانهٔ بزر داشت ساخت . و هیزم را
ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده آنرا بر هیزم گذاشت پس گفت چهار خم از آب پر کرده

آنرا بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید. پس گفت بار دیگر بکنید و بار دیگر کردند و گفت بار سوم بکنید
و بار سوم کردند. و آب گرداگرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت. و در وقت
گذرانیدن هدیهٔ عصری ایلیای نبی نزدیک آمده گفت: ای یَهُوَه خدای ابراهیم و اسحق
و اسرائیل امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بندهٔ تو هستم و تمام این کارها را
بفرمان تو کرده ام. مرا اجابت فرما ای خداوند مرا اجابت فرما که این قوم بدانند که تو یَهُوَه
خدا هستی و اینکه دل ایشانرا باز پس گردانیدی. آنگاه آتش یَهُوَه افتاده قربانی سوختنی و
هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آبرا که در خندق بود لیسید. و تمامی قوم چون این را دیدند بروی خود
افتاده گفتند یَهُوَه او خداست، یَهُوَه او خداست. و ایلیا به ایشان گفت انبیای بعل را بگیرید و
یکی از ایشان رهائی نیابد. پس ایشانرا گرفتند و ایلیا ایشانرا نزد نهر قیشون فرود آورده ایشانرا
در آنجا کشت. و ایلیا به اَخاب گفت برآمده اکل و شرب نما زیرا که صدای بارانِ بسیار می آید
پس اَخاب برآمده اکل و شرب نمود و ایلیا بر قلّهٔ کَرمَل برآمد و بزمین خم شده روی خود را میان
زانوهایش گذاشت و به خادم خود گفت بالا رفته بسوی دریا نگاه کن و او بالا رفته نگریست و گفت
که چیزی نیست و او گفت هفت مرتبه دیگر برو. و در مرتبهٔ هفتم گفت که اینک ابری کوچک بقدر
کف دست آدمی از دریا برمی آید. او گفت برو به اَخاب بگو که عرابهٔ خود را ببند و فرود شو مبادا
باران ترا مانع شود. و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد سیاه فام شد و بارانِ

سخت بارید و اَخاب سوار شده به یزرعیل آمد . و دست خداوند به ایلیا نهاده شد، کمر خود را بست
و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید .

باب نوزدهم از کتاب اوّل پادشاهان

و اَخاب ایزابل را از آنچه ایلیا کرده و چگونه جمیع انبیا را بشمشیر کشته بود خبر داد .
ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده گفت خدایان بمن مثل این ، بلکه زیاده از این عمل
نمایند ، اگر فردا قریب به این وقت جان ترا مثل جان یکی از ایشان نسازم . و چون
او اینرا فهمید برخاست و بجهت جان خود روانه شده به بئرشبع که در یهودا است آمد و
خادم خود را در آنجا گذاشت و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده و زیر درخت اردجی نشست
و برای خویشتن مرگ خواسته گفت : ای خداوند . بس است جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم
بهتر نیستم . و در زیر درخت اردج دراز شده خوابید و اینک فرشته او را لمس کرده بوی
گفت برخیز و بخور . چون نگاه کرد اینک نزد سرش قرص نان بر ریگهای داغ و کوزهٔ از
آب بود . پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید . و فرشتهٔ خدا بار دیگر برگشته او را لمس کرد
و گفت برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است . پس برخاسته خورد و نوشید و بقوت آن
خوراک چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد رفت و در آنجا به مغاره داخل شده شب را

در آن بسر برد و اینک کلام خداوند به وی نازل شده او را گفت ای ایلیا ترا در اینجا چه کار است.
او در جواب گفت بجهة یهوه خدای لشکرها غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد ترا ترک
نموده مذبحهای ترا منهدم ساخته و انبیای ترا بشمشیر کشته اند و من به تنهائی باقی مانده ام و قصد
هلاکت جان من نیز دارند . او گفت بیرون آی و بحضور خداوند در کوه بایست . و اینک
خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره ها را بحضور خداوند خرد کرد، امّا
خداوند در باد نبود . و بعد از باد زلزله شد، امّا خداوند در زلزله نبود . و بعد از زلزله آتشی امّا خداوند
در آتش نبود و بعد از آتش آوازی ملایم و آهسته . و چون ایلیا این را شنید روی خود را
به ردای خویش پوشانیده بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی باو گفت
ای ایلیا ترا در اینجا چه کار است . او در جواب گفت بجهة یهوه خدای لشکرها غیرت عظیمی
دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد ترا ترک کرده مذبحهای ترا منهدم ساخته اند و انبیای ترا بشمشیر
کشته اند و من به تنهائی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند . پس خداوند به او
گفت روانه شده براه خود به بیابان دمشق برگرد و چون برسی حزائیل را بپادشاهی ارام
مسح کن و ییهو ابن نمشی را بپادشاهی اسرائیل مسح نما و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است
مسح کن تا بجای تو نبی بشود . و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهائی یابد ییهو او را
بقتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر ییهو رهائی یابد الیشع او را بقتل خواهد رسانید . امّا در
اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده

و تمامی دهنهای ایشان او را نبوسیده است . پس از آنجا روانه شده اَلِیشَع بن شافاط را یافت که شیار میکرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود . و چون ایلیا از او میگذشت ردای خود را بروی انداخت . او گاوها را ترک کرده از عقب ایلیا دوید گفت بگذار که پدر و مادر خودم را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم . او وی را گفت برو و برگرد زیرا تو چه کرده‌ام . پس از عقب او برگشته یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده گوشت را با آلات گاوان پخت و بکسان خود داد که خوردند و برخاسته از عقب ایلیا رفت و بخدمت او مشغول شد .

باب اول از کتاب دوم پادشاهان

و بعد از وفات اَخاب، موآب بر اسرائیل عاصی شدند . اَخَزیا (۱) از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده و بیمار شد . پس رسولان را روانه نموده به ایشان گفت نزد بَعَل زبوب خدای عقرون رفته و بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت . و فرشته خداوند به ایلیای تِشبی گفت برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده به ایشان بگو که آیا از نجهته که خدائی در اسرائیل نیست شما برای سوآل نمودن از بعل زبوب خدای عقرون میروید . پس خداوند چنین میگوید از بستری که بر آن برآمدی فرود نخواهی شد، بلکه البته خواهی مرد . ایلیا رفت و رسولان نزد

۱- اَخَزیا پسر آخاب و هشتمین پادشاه یهود بود

وی برگشتند و او به ایشان گفت چرا برگشتید . ایشان در جواب گفتند شخصی بملاقات ما برآمده ما را گفت بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است مراجعت کرده او را گوئید خداوند چنین میفرماید : آیا از اینجهة که خدائی در اسرائیل نیست تو برای سؤال نمودن از بعل زبوب خدای عقرون میفرستی . بنابراین از بستری که بر آن برآمدی فرود نخواهی شد ، بلکه البتّه خواهی مرد . او به ایشان گفت هیأت شخصی که بملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود . ایشان او را جواب دادند مرد موی دار بود و کمربند چرمی برکمرش بسته بود . او گفت ایلیای تشبی است . آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که او بر قلّه کوه نشسته بود و بوی عرض کرد که ای مرد خدا پادشاه میگوید بزیر آی . ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده ترا و پنجاه نفرت را بسوزاند . پس آتش از آسمان نازل شده او را و پنجاه نفرش را بسوخت . و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده گفت ای مرد خدا پادشاه چنین میفرماید که بزودی بزیر آی . ایلیا در جواب ایشان گفت اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده ترا و پنجاه نفرت را بسوزاند پس آتش خدا از آسمان نازل شده او را و پنجاه نفرش را بسوخت . پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده نزد ایلیا بزانو درآمد و از او التماس نموده گفت که ای مرد خدا ، تمنّا اینکه

جان من و جان این پنجاه نفر بندگانت در نظر تو عزیز باشد. اینک آتش از آسمان نازل شده آن دو سردار پنجاهه اوّل را با پنجاههای ایشان سوزانید. امّا الآن جان من در نظر تو عزیز باشد. و فرشتهٔ خداوند به ایلیا گفت همراه او بزیر آی و از او مترس. پس برخاسته همراه وی نزد پادشاه فرود شد و وی را گفت خداوند چنین میگوید چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زبوب خدای عقرون سؤال نمایند آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدائی نبود که از کلام او سؤال نمائی. بنابراین از بستری که بر آن بر آمدی فرود نخواهی شد البتّه خواهی مرد. پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود مرد و یهورام در سال دوّم یهورام بن یهوشافاط پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد زیرا که او را پسری نبود و بقیّهٔ اعمال اخزیا که کرد آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

باب دوّم از کتاب دوّم پادشاهان

و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا و الیشع از جلجال روانه شدند. ایلیا به الیشع گفت در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به بیت‌ئیل فرستاده است. الیشع گفت بحیات یهوه و بحیات خودت قسم که ترا ترک نکنم. پس به بیت‌ئیل رفتند. و پسران انبیائی که در بیت‌ئیل بودند نزد الیشع بیرون آمده وی را گفتند آیا میدانی که امروز خداوند آقای ترا از فوق سر تو خواهد برداشت. او گفت من هم میدانم خاموش باشید. ایلیا

به او گفت ای الیشع در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است. او گفت بحیات یهوه و بحیات
خودت قسم که ترا ترک نکنم، پس به اریحا آمدند. و پسران انبیائی که در اریحا بودند نزد الیشع آمده وی را
گفتند آیا میدانی که امروز خداوند آقای ترا از فوق سر تو برمیدارد. او گفت من هم میدانم خاموش
باشید. و ایلیا ویرا گفت در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اُردن فرستاده است. او گفت بحیات
یَهُوَه و بحیات خودت قسم ترا ترک نکنم. پس هر دوی ایشان روانه شدند. و پنجاه نفر از پسران انبیا
رفته در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اُردن ایستاده بودند. پس ایلیا ردای خویش را
گرفت و آنرا پیچیده آبرا زد که باین طرف و آن طرف شکافته شد و هر دوی ایشان بر خشکی عبور نمودند.
و بعد از گذشتن ایشان ایلیا به الیشع گفت آنچه را که میخواهی برای تو بکنم پیش از آنکه از نزد تو
برداشته شوم بخواه. الیشع گفت نصیب مضاعف روح تو بر من بشود. او گفت چیز دشواری خواستی
اما اگر حینی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی از برایت چنین خواهد شد و الا نخواهد شد. و چون
ایشان میرفتند و گفتگو میکردند اینک عرابهٔ آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد
به آسمان صعود نمود. و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که ای پدرم ای پدرم، عرابهٔ اسرائیل
و سوارانش. پس او را دیگر ندید و جامهٔ خود را گرفته آنرا به دو حصه چاک زد. و ردای ایلیا را
که از او افتاده بود برداشت و برگشته بکنارهٔ اُردن ایستاد. پس ردای ایلیا را که از او
افتاده بود گرفت و آبرا زده گفت یَهُوَه خدای ایلیا کجاست و چون او نیز آبرا زد به این طرف و

آنطرف شکافته شد و الیشع عبور نمود . و چون پسران انبیا که روبروی او دراریحا بودند اورا دیدند گفتند روح ایلیا بر الیشع میباشد و برای ملاقات وی آمده اورا رو بزمین تعظیم نمودند و اورا گفتند اینک با بندگانت پنجاه مرد قوی هستند . تمنا اینکه ایشان بروند و آقای ترا جستجو نمایند شاید روح خداوند اورا برداشته بیکی از کوهها یا دریکی از درّه ها انداخته باشد . او گفت نفرستید . اما بحدّی بروی ابرام نمودند که خجل شده گفت بفرستید . پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما اورا نیافتند . و چون او در اریحا توقف مینمود ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت آیا شما را نگفتم که نروید . و اهل شهر به الیشع گفتند اینک موضع شهر نیکواست چنانکه آقای ما می بیند لیکن آبش ناگوار و زمینش بی حاصل است . او گفت نزد من طشت نوی آورده نمک در آن بگذارید پس برایش آوردند . و او نزد چشمهٔ آب بیرون رفته نمک را در آن انداخت و گفت خداوند چنین میگوید این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی حاصلی از آن پدید نیاید . پس آب تا امروز برحسب سخنی که الیشع گفته بود شفا یافت . و از آنجا به بیت ئیل برآمد و چون او براه میآمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده اورا سخریه نموده گفتند ای کچل برآی ای کچل برآی . و او بعقب برگشته ایشان را دید و ایشان را باسم یهوه لعنت کرد و دو خرس از جنگل بیرون آمده چهل و دو پسر از ایشان بدرید . و از آنجا بکوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود .

رجعت ایلیا نبی

در باب سوم و چهارم کتاب ملاکی نبی که نوشتش از آغاز سال ۴۱۶ پیش از مسیح حمایل داده شده، روز رستاخیز بزرگ و ظهور پیامبری بس بزرگ را که اشاره به ظهور حضرت عیسی علیه السلام باشد پیشگوئی میکند و آمدن ایلیای نبی را پیش از آن روز عظیم خبر میدهد و از قول خدا چنین میگوید: «اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگرداند. مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم».

در قاموس کتاب مقدس، این خبر را اشاره بظهور حضرت یحیی علیه السلام میدانند و مینویسد: «در فصل چهارم صحیفهٔ ملاکی نبی مسطور است که ایلیای نبی قبل از آمدن مسیح به این جهان میآید و خود مسیح این مطلب را شرح داده فرموده است که یحیای تعمید دهنده همان ایلیا بود».

گفته های قاموس کتاب مقدس که یحیی را همان ایلیا دانسته، با استناد به باب نهم انجیل لوقا میباشد. در قسمتهای اول آن بگفته های مردم دربارهٔ حضرت مسیح اشاره میکند و میگوید: بعضی میگفتند که یحیی از مردگان برخاسته. بعضی میگفتند الیاس ظاهر شده و دیگران میگفتند یکی از انبیای پیشین برخاسته است.

در دنبال سخنان یاد شده پس از ذکر مطالبی مجدداً به همان گفته ها اشاره میکند و می نویسد: و

هنگامی که او (مسیح) تنهائی دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند از ایشان پرسیده گفت مردم مرا چه کسی میدانند. در جواب گفتند یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند یکی از انبیای پیشین برخاسته است. بدیشان گفت شما مرا چه کسی میدانید. پطرس در جواب گفت مسیح خدا.

دیدار موسی و الیاس و عیسی علیه السّلام

در میانه های همان باب نهم انجیل لوقاست که از حضرت مسیح سخن میگوید و مینویسد:
پطرس و یوحنّا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند و چون دعا میکرد هیأت چهرهٔ او مُبدّل گشت و لباس سفید و درخشان شد که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی مُلاقات کردند و به هیأت جلالی ظاهر شده دربارهٔ رحلت او که میبایست بزودی در اورشلیم واقع شود گفتگو می کردند. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند دیدند و چون آن دو نفر از او جدا میشدند پطرس به عیسی گفت که ای استاد. بودن ما در اینجا خوبست، پس سه سایبان بسازیم. یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس. زیرا که نمیدانست چه میگفت و این سخن هنوز بر زبانش میبود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر میشدند ترسان گردیدند. آنگاه صدائی از ابر آمد که این است پسر حبیب من، او را بشنوید و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند

و از آنچه دیده بودند هیچکس را در آن ایام خبر ندادند .

نتیجه

از آنچه که بتفصیل گفتیم و نوشتیم و از گواهی های استواری که آوردیم ، خضر بلند آوازه را خوب شناختیم و دانستیم که در نوشته های یهود بنام ایلیا و در قرآن مجید بنام الیاس است و از زبان رسول خدا صلوات الله وسلامه علیه بلقب خضر خوانده شده . و نیز دانستیم که در حال حیات به آسمان عروج کرده و زنده جاودانی میباشد . روی اصل همان مقام و منزلت معنوی و حیات جاودانی است که در نوشته های دینی نام و آوازه پیدا کرده و یار و یاور درماندگان و پشت پناه آنان خوانده شده است . گرچه بر حسب ظاهر نزدیک پانصد سال از حضرت موسی علیه السلام فاصله داشته ، ولی در باب نهم انجیل لوقا دیدیم که این پیغمبر باستانی نزد حضرت عیسی علیه السلام نمایان شده و هر سه فرستاده خدا یکدیگر را ملاقات کرده اند . بعبارت دیگر روح پاک آن دو در هیکل جسمانی جلوه گری کرده و نزد عیسی مسیح حاضر شده و با او به گفت و گو پرداخته اند و بامر خدا از رحلتش را به او خبر داده اند . با توجه به همین مقام معنوی جاودانی است که در مکتب تصوف و عرفان ، قطب طریقت و مشایخ آنرا بنام خضر راه یاد کرده اند ، یعنی قطب و مرشد را از لحاظ صفات و راه و روش رهبری کننده مظهر خضر یا الیاس دانسته اند . این وجه تشبیه بگمان بجا و خوب است و رو بهمرفته هر پیشوای پاک و پارسا و دانا و بینای دینی را

میتوان مظهر خضر دانست همچنانکه این قبیل رهبران بلندپایه را به حضرت مسیح علیه السلام تشبیه میکنند و آنان را مسیحانفس میخوانند.

مژده ای دل که مسیحانفسی میآید　　که ز انفاس خوشش بوی کسی میآید

(حافظ)

در دو جا از قرآن مجید بنام اَلْیَسَع هم برخوردیم. با بررسی هائی که کردیم، او را هم خوب شناختیم. اَلْیَسَع همان اَلِیْشَع در نوشته های یهود است که خلیفه و جانشین ایلیای نبی بوده و او هم دارای مقام و منزلت رفیع میباشد. سرگذشت این فرستادهٔ خدا هم در نوشته های یهود بتفصیل یاد شده. چون اصل مقصود ما شناسائی خضر پیغمبر بود که بصورت معما درآمده، از این رو درباره شرح احوال اَلْیَسَع یا اَلِیْشَع شیوهٔ اختصار را رعایت کردیم که سخن بدرازا نکشد. امید است این بررسی مورد پسند پژوهشگران باشد و از لحاظ نمایان ساختن داستانی رازمانند سودمند گردد. والسلام

پایان

